گفت‌وگوی «شرق» با پرویز پرستویی درباره کارهای اجتماعی اخیرش و محدودشدن فعالیت‌های هنری‌اش

دروازه غار به من درس زندگی داد

عکس: سهند تاکی، شرق

بهناز شیربانی

پرویز پرستویی ۶۸ساله شد. بازیگری که نمی‌توان تأثیر و قدرت حضورش در سینما را نادیده گرفت. بیش از ۵۰ سال از اولین روزی که مقابل دوربین رفت و پا به صحنه گذاشت، می‌گذرد. سالیان رفته برایش فرازونشیب‌های بسیاری داشته است. بااین‌حال، در هر شرایطی سعی کرده کارش را در عالی‌ترین سطح به مخاطب ارائه کند. او چند سالی است که مثل گذشته در دسترس مخاطبانش نیست. اتفاقاتی پرستویی را مجاب کرد تا کمی از دنیای بازیگری فاصله بگیرد. این دوری خودخواسته البته مزیتی هم برای او داشته است؛ اینکه پرانرژی‌تر از گذشته راهش را در دنیای هنر ادامه دهد. اما بی‌تردید نمی‌توان حضور اجتماعی و فعالیت‌های خیرخواهانه‌اش را در کم‌رنگ‌ترکردن فعالیت‌های هنری‌اش بی‌تأثیر دانست. درگفت‌وگوی پیش‌رو حرف‌های ناگفته سال‌های اخیر پرستویی را می‌خوانید؛ حرف‌هایی که همچنان اصرار زیادی بر نگفتنش از سمت او وجود داشت. در ادامه شما را به خواندن آن دعوت می‌کنیم.

دوران کودکی و تأثیر در زمان حال

مدت‌هاست فعالیت‌های اجتماعی من برای بسیاری محل پرسش است. فعالیت‌هایی که در سال‌های اخیر از من نمود بیرونی پیدا کرده، اتفاق جدیدی نیست. برای من همه چیز از کودکی آغاز شد. پسربچه‌ای را تصور کنید که ششم دبستان دغدغه‌هایش شبیه هم‌نسلانش نبود. معتقدم شرایط جغرافیایی که در آن بزرگ شدم، یک پرده سینمایی اسکوپ بود. اطرافم پرده‌خوانی و معرکه پهلوانی و عربده‌کشی می‌دیدم. داد و فریاد و فغان از نداری و فقر را هر روز می‌دیدم و می‌شنیدم. محیط عجیب‌وغریبی بود. قصد ندارم از آن به‌عنوان نکته‌ای منفی یاد کنم؛ چراکه همان‌جا پرورش پیدا کردم. بارها اشاره کردم اگر یک عکس یادگاری با بچه‌محل‌های قدیمی بگیرم، قطع به یقین کسانی که امروز با من مرتبط هستند، شک می‌کنند که چطور از آن محله سالم بیرون آمدم! مرام، معرفت و منش آدم‌های منطقه‌ای که من از آنجا آمدم، زبانزد است. مرام همان آدم‌ها سرلوحه زندگی‌ام شده است. زندگی در منطقه دروازه‌غار به من درس زندگی داد. دوره‌ای که در مؤسسه کارنامه به‌عنوان مدیر آموزش مشغول به فعالیت بودم، به هنرجویان تأکید می‌کردم یکی از شاخصه‌های بزرگ بازیگری خوب‌دیدن است. هزاران کتاب درباره بازیگری تألیف شده و تجربیات شنیداری، نوشتاری و تئوری وجود دارد. با سبک‌های مختلف بازیگری آشناییم. به اعتقاد من همه این موارد مثل آیین‌نامه رانندگی است ولی شما را راننده نمی‌کند. باید پشت فرمان ماشین بنشینید تا راننده شوید. در بازیگری هم اگر اطرافتان را دقیق دیده باشید، تمامی آن تجربیات سرِ وقت به سراغتان می‌آیند. وقتی با پدیده‌ای به اسم سناریو روبه‌رو می‌شوید، این اَرتباط برقرار می‌شود و تجربیات زیسته آدم را به سمت‌وسوی درستی که باید راهنمایی می‌کند. اصلا به عالم هنر کاری ندارم، من با خود زندگی طرفم. چیزهایی که در سنین کودکی مشاهده کردم، برایم نقطه آغازی بود. فقر را دیدم اما فقر شکستم نداد. زیر خط فقر زندگی کردم ولی به بیراهه نرفتم. اتفاقا مصمم‌تر و محکم‌ترم کرد که بلند شوم و کاری بکنم. فکر کردم اگر در این مسیر پرورش پیدا کنم، می‌توانم روی دیگران تأثیر بگذارم. در تمام سال‌های رفته این انگیزه با من بوده است.

وقت نکردم برای خودم زندگی کنم

فکر می‌کنم به‌عنوان هنرمند رسالتی بر عهده ما گذاشته شده است. حرفم شعاری به نظر می‌رسد ولی به آن اعتقاد دارم. به نظرم دو پرویز پرستویی وجود دارد. اگر همین الان رفیق ۵۰ساله‌ام پای صحبت‌های ما بنشیند، قطعا تأیید می‌کند که من ۵۰ سال پیش هم همین نظرات را داشتم، فقط شاید کمی دایره واژگانم تغییر کرده باشد که خب طبیعی است و به مرور آموخته‌هایی به آدم اضافه می‌شود. یک پرویز پرستویی ساخته و پرداخته بیرون از اینجاست و دومی امانت پیش پرستویی اول و تصور مردم از من است. هر آن می‌تواند از من گرفته شود. نمی‌توانم آن را فراموش کنم و دنبال زندگی‌ام بروم. مردم از من پیگیری می‌کنند که چرا کار نمی‌کنی؟ باید این توضیح را به کسانی که این سؤال را می‌پرسند بدهم که من از بازیگری خداحافظی نکرده‌ام، بلکه دنبال فرصت مناسبی برای حضور دوباره هستم. نمی‌توانم خداحافظی کنم، دنبال پرویز پرستویی اول بروم و زندگی کنم. ۶۸ سال از خدا عمر گرفتم و شش روز هم برای خودم زندگی نکردم. اصلا وقت نکردم برای خودم زندگی کنم.

درد، بازیگرم کرد

وقتی بازیگر هستی، خیلی با این سؤال روبه‌رو می‌شوی که چرا این حرفه را انتخاب کردی؟ پاسخ به این پرسش هم از طرف همکارانم متفاوت است. درد باعث شد این حرفه را انتخاب کنم. چیزهایی اطراف خود می‌دیدم و نمی‌دانستم باید چه کاری انجام بدهم. راهش را بلد نیستم. بچه که بودم گاهی وقت‌ها پایم را در جوی‌آب می‌گذاشتم و ساعت‌ها اطرافم را نگاه می‌کردم. نمی‌دانستم باید چه کار کنم. سمت ورزش رفتم و در باشگاه کارگران ثبت‌نام کردم. آنجا محراب شاهرخی مربی‌ام بود. دوست داشتم دروازه‌بان شوم و همه چیز را آکادمیک یاد بگیرم. کشتی دوست داشتم و سیدعباسی و ناصر آرین مربی‌های من بودند. اما انگار دنبال چیز دیگری بودم. وقتی از کلاس‌های فوق‌برنامه صحبت شد، فکر کردم دوست دارم بازی کنم. متوجه شدم کلید ماجرا دقیقا همین‌جاست. تنها راهی که می‌توانستم از درد و رنج حرف بزنم، بازیگری بود.

باید کاری می‌کردم شأنم را حفظ کنم

در جشنواره فیلم فجر سال ۶۲ برای فیلم «دیار عاشقان» جایزه گرفتم. وقتی بعد از گرفتن جایزه خبرنگاران از احساسم نسبت به دریافت سیمرغ جشنواره پرسیدند، فقط اشاره کردم که امیدوارم بی‌کار نشوم. از این حرف‌ها زیاد شنیدم که بعد از گرفتن جایزه پررو می‌شود اما من به وجه دیگری از بازیگری نگاه کردم. باید کاری می‌کردم شأنم را حفظ کنم.

من همان امیر «بی‌همه‌چیز» هستم

فضای مجازی دنیای بی‌رحمی است. کامنت‌های توهین‌آمیز برخی را نسبت به فعالیت‌های اجتماعی که این مدت پیگیری می‌کنم، می‌خوانم اما اهمیتی ندارد. مهم نفس کاری است که انجام می‌دهم و با دیدن آدم‌هایی که برای کمک به آنها می‌رویم همه این حرف‌ها را فراموش می‌کنم. الان حرف‌هایی که پشت سرم می‌زنند اهمیتی ندارد. خودم که می‌دانم چه کار می‌کنم. من یک معامله با خدای خودم کردم. برای کسی نسخه نمی‌پیچم ولی نسخه‌ای که برای خودم می‌نویسم این است که قرار نیست همیشه جلوی دوربین باشی، جایی هم باید به لحاظ انسانی و اخلاقی حضور مؤثری داشت. آخرین اثر سینمایی که بازی کردم «بی‌همه‌چیز» بود. فکر می‌کنم من همان امیر «بی‌همه‌چیز» هستم. فینال این فیلم پیشنهاد خود ما بود؛ اینکه امیر خودش زیر چهارپایه بزند. برای این فیلم می‌توان دو پایان متصور بود؛ یک اینکه بخشیده شود و دوم اینکه اعدام شود. هیچ‌کدام اتفاق نیفتاد. مردمی که شیره جان و زندگی‌ات را به آنها دادی، به دلیل مسائل مالی منتظر اعدام‌شدنت هستند. برخی گریه می‌کنند و بعد بخشیده می‌شود. یعنی امیر قرار است بعد از این ماجراها به زندگی عادی برگردد؟ قطعا بعد از این زندگی را نمی‌خواهد. من هم دست‌وبالم به کار نمی‌رود و تبدیل شدم به همان امیر «بی‌همه‌چیز».

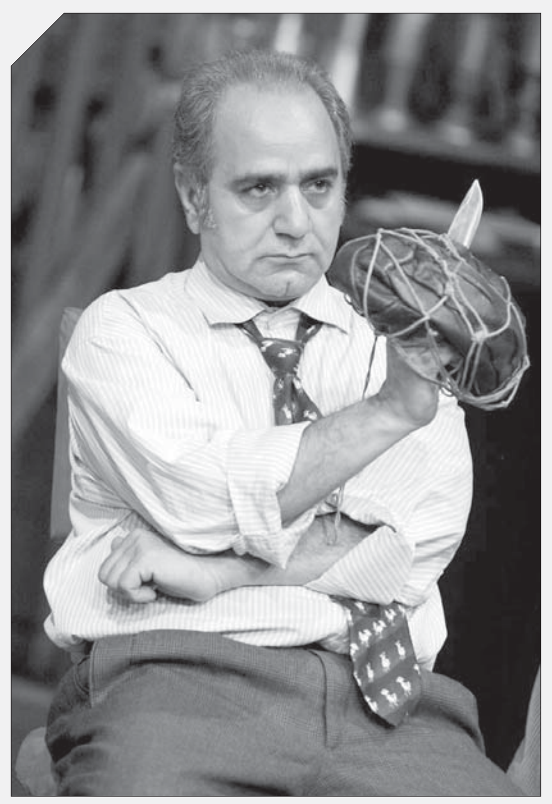

کناره‌گیری موقت از بازیگری

هیچ‌وقت بازیگری برایم شغل نبوده و نیست. سه سالی می‌شود با توجه به کارهای متعددی که پیشنهاد می‌شود، هیچ پروژه‌ای را نپذیرفته‌ام. این بی‌کاری خودخواسته را پذیرفتم به این دلیل که هر بار از خودم می‌پرسم چرا باید کار کنم؟ پاسخ به این پرسش برایم اهمیت دارد. مسلم است که به‌عنوان بازیگر باید کار کنم؛ اما هر کاری را نباید قبول کنم. چند ماه است که برخی شعار در کنار مردم بودن را سر داده‌اند. به برخی لقب وسط‌باز می‌دهند؛ اینکه کنار مردم نیستند. اتفاقا در کنار مردم بودن باعث شده که سه سال بی‌کار باشم. چند ماه درگیر اتفاقاتی هستیم که اسامی مختلفی روی آن گذاشته شد. تصمیم من برای کم‌رنگ‌کردن حضورم در عرصه بازیگری مربوط به چند ماه اخیر نیست که حرف‌هایم شکل شعار پیدا کند. ۵۵ سال است این تفکر با من است. هر بار که پیشنهادی برای بازی دارم، فکر می‌کنم باید مشخص شود چرا باید این کار را بپذیرم. حتی درباره حضورم در تئاتر نیز این تفکر صدق می‌کند. یک چرا همیشه جلوی چشمم بوده و چرای بزرگ و مهمی هم هست. همیشه با خودم فکر می‌کنم نباید وقت مردم را بگیرم. به چه قیمت باید درآمد داشته باشم و به چه قیمت باید حضور داشته باشم؟ بازیگری برای من همیشه یک وظیفه بوده. بازیگری هیچ‌وقت جدا از زندگی من نبوده و صرفا شغلم نبوده است. از کودکی دغدغه‌هایی داشتم و تخیل قوی هم این انگیزه را داد که همیشه به این موضوع فکر کنم که چه کنم تا حال مردم بهتر شود؟ چه می‌شود اگر داشته‌هایمان را تقسیم کنیم؟

متأسفانه مدت‌هاست در حرفه بازیگری چیزی نمی‌بینم که برایم جاذبه داشته باشد. معتقدم کنش‌های ما کاملا وابسته به احوالات مردمی است که مخاطب آثارمان هستند. ما بدون مخاطب قادر به انجام کاری نیستیم. وقتی مخاطب من حالش خوب نیست، روزانه با هزار گرفتاری روبه‌رو است، اجاره‌خانه‌اش به تعویق افتاده و صاحبخانه عذرش را خواسته و مشکلاتی از این قبیل دارد، چه فیلمی باید کار کنم که او مخاطب کار من باشد؟ اصلا گیرم فیلم هم بازی کردم، چطور باید او را برای رفتن به سینما تشویق کنم؟

مخاطب سینما برای دیدن فیلم روی پرده باید هزینه کند؛ وقتی برای فراهم‌کردن هزینه روزانه‌اش مشکل دارد، چطور باید برای او تفریحی را که نیاز به هزینه‌کردن دارد، تعریف کرد؟ اصلا چه تغذیه فرهنگی باید به او داد تا حالش خوب شود؟ فکر می‌کنم وظیفه ما بهترکردن حال مخاطب است. در این شرایط، فردی بعد از یک هفته کار طاقت‌فرسا یک روز را به خودش یا خانواده اختصاص می‌دهد و نصف روز تعطیلش را هزینه من کوچک‌ترین می‌کند؛ باید با حال خوب به خانه برگردد تا هفته بهتری را آغاز کند. اینکه وظیفه‌ای در قبال مخاطب دارم و باید به انتخاب‌هایم فکر کنم، مخصوص این روزها نیست؛ این دغدغه همیشه با من بوده است. شرایط فیلم‌دیدن در خانه با سینمارفتن بسیار متفاوت است. من همیشه اصطلاحی دارم که با شست پا هم در خانه می‌شود کانال را عوض کرد و الی‌ماشاالله هم کانال داریم، ولی وقتی سینما را برای فیلم‌دیدن انتخاب می‌کنیم، شرایط تغییر می‌کند. از خانه بیرون زدی و با هر وسیله‌ای خودت را به سینما رساندی. ممکن است ناهار یا شام را در یک رستوران بسیار شیک و گران بخوری یا فست‌فود را انتخاب کنی. به‌هرحال برای این سرگرمی هزینه می‌شود و این شرایط برای یک خانواده پرجمعیت سخت‌تر می‌شود. به نظرم کم‌لطفی و جفاست که در این شرایط من برای مخاطب کم‌فروشی کنم.

این روزهای سینمای ایران

ظاهرا این روزها سینما میلیاردی می‌فروشد. معتقدم هر فیلم پرفروشی دلیل بر خوب‌بودنش نیست و هر فیلم کم‌فروشی هم بد نیست. فیلم‌هایی داریم که خوب می‌فروشند، پیام و قصه خوبی دارند و حال آدم را خوب می‌کنند. اما گاهی اوقات با پدیده دیگری روبه‌رو هستیم. به‌هیچ‌وجه قصد توهین به آدم‌هایی که فیلم می‌سازند و آثارشان در فهرست پرفروش‌های گیشه سینماهاست، ندارم. این فروش قطعا چرخه سینما را کامل می‌کند. اما باید قبول کنیم، گاهی مردم فیلمی را انتخاب می‌کنند که کمی از حال‌وهوای اتفاقات ناگواری که اطرافشان در جریان است، دور باشند. در معاشرت‌های روزمره هم زیاد این نکات را می‌بینیم که گاهی دلمان نمی‌خواهد حرف جدی بشنویم. مثلا وقتی در یک دورهمی کسی از مسائل روز و جدی حرف می‌زند، گاهی حرف را عوض می‌کنیم که ما هر روز از صبح تا شب در جریان این موضوعات هستیم، از خودت بگو. دو کلام حرف خوب بزنیم و حالمان خوب شود. من هم اگر خدا قبول کند، به‌عنوان کسی که مسیر هنر را طی می‌کنم، دوست دارم سر کاری حاضر شوم که اول حال خودم را خوب کند، چون تا حالم خوب نباشد، نمی‌توانم بازی کنم.

موضوعات مالی در انتخاب‌هایم اولویت آخر است

اساسا عوالم ما مثل بچه‌هاست. دقیقا مثل کودکی که همراه پدر و مادرش به میهمانی می‌رود و از او می‌خواهند همراه بچه‌ها در حیاط بازی کند. چند دقیقه بعد می‌بینی بین بچه‌ها دعوا شد و همگی برگشتند. دلیل را که می‌پرسی متوجه می‌شوی مثلا یکی از بچه‌ها رابطه خوبی با دیگری پیدا نکرده. من هم در این جامعه زندگی می‌کنم. نمی‌توانم بگویم اتفاقاتی که در این چند ماه تجربه کردیم، به من ربطی ندارد. کار ما بازیگری است. متنفرم از اینکه بیان کنم به خاطر پول پیشنهاد بازی در فیلمی را قبول کردم. اگر روزی چنین حرفی را از من شنیدید، روز مرگ من است. همیشه در انتخابم پول اولویت آخر است. اگر پول در انتخابم نقش داشت که الان سر کار بودم و امکانات بهتری داشتم؛ اما من به داشته‌هایم راضی‌ام. یک فریم عکس از من در خانه‌ام نمی‌بینید. نه اینکه کسانی که عکسی از خودشان به در دیوار خانه‌شان نصب می‌کنند، کار اشتباهی کرده‌اند. منظورم این است که وقتی وارد خانه من می‌شوید، اصلا فراموش می‌کنید بازیگرم. هیچ نشانه‌ای از من وجود ندارد. چند سال پیش وقتی مشغول جابه‌جایی به خانه دیگری بودم، کارگر ساختمانی در کوچه کار می‌کرد. صدایش کردم و پولی دادم و از او خواستم با فرغونش تمام تقدیرنامه‌هایی را که در تمام این سال‌ها گرفتم، جمع کند و دور بیندازد. تمام آرشیو مجله فیلم، گزارش فیلم و فیلم و سینما را که مصاحبه‌های من در آنها چاپ شده بود، دور انداختم. با احترامی که برای تمام مجلات سینمایی قائلم، با خودم فکر کردم آرشیو نگه داشتم که چه بشود؟

پرکارترین هنرپیشه بی‌کارم

معمولا از این مقاطع که فعالیت‌هایم در سینما ریزش داشته باشد، کم نبوده. دوره‌های طولانی کاری انجام ندادم. شاید برخی فکر کنند کاری به من پیشنهاد نشده؛ اما باور کنید اتفاقا من پرکارترین هنرپیشه بی‌کارم. در سه سال اخیر پیشنهادهای فراوانی داشتم و دارم؛ اما ترجیح دادم سر کاری حاضر نشوم. در این سه سال با خودم فکر می‌کردم اصلا جشنواره فجر بروم چه فیلمی ببینم؟ فیلم‌نامه اکثر فیلم‌ها را خوانده‌ام. با اینکه جوابم به پیشنهاد بازی در فیلم منفی بود؛ اما به احترام دوستانم فیلم‌نامه‌ها را می‌خوانم.

همیشه به هنرجویانی که قصد پاگذاشتن به عالم هنر را دارند، تأکید می‌کنم. ما متری در زندگی داریم. فکر می‌کنم ۵۰ درصد حضورم در کارم خلاصه می‌شود. ۴۰ درصدش به خانواده اختصاص دارد و ۱۰ درصد متعلق به من است. وقتی کاری را شروع می‌کنم، باید ۵۰ درصدش را خرج کنم و ۴۰ درصد خانواده هم سر جای خودش است. وقتی کارم را شروع می‌کنم، ۵۰ درصد حضور برایم راضی‌کننده نیست و باید صددرصدم را بگذارم تا ۵۰ درصدی که به آن فکر کردم، درست اتفاق بیفتد تا مخاطب از کارم راضی باشد. این در حالی است که واقعا نمی‌شود به میزان همان ۴۰ درصد هم برای خانواده مفید بود. باز باید انرژی صرف کنی تا ۴۰ درصد را جبران کنی و برای ۱۰ درصد هم هیچ وقت توانی باقی نمی‌ماند. گاهی فکر می‌کنم به یاد گذشته‌ها با رفقا سفری بروم؛ اما اصلا وقتی باقی نمی‌ماند؛ ولی به‌هیچ‌وجه از این بابت غصه‌مند نیستم؛ چراکه فکر می‌کنم از تمام این مسیر در طول این سال‌ها لذت بردم و تمام وجودم را برای اینکه حال مردم را خوب کنم، خرج کردم. اینکه بتوانم مردم را بخندانم یا آنها را به گریه بیندازم. گاهی نیاز داریم گریه کنیم. مثل وقتی که از عزیزی می‌خواهیم دردها و غصه‌هایش را برای خودش نگه ندارد و گریه کند. اصلا فریاد بزند. گاهی محاسبات‌مان به این صورت است که فکر می‌کنیم مردم حال‌شان بد است، یک کار کمدی بسازیم؛ ولی گاهی باید از خودمان بپرسیم چرا فکر می‌کنیم یک کار کمدی برای بهترکردن حال مردمی که مشکلات دارند، جواب می‌دهد؟ چرا فکر نمی‌کنیم یک کار ملودرام و تراژیک خوب تأثیر به‌مراتب بهتری روی مخاطب خواهد داشت؟ ممکن است بعد از دیدن فیلم احساس بهتری داشته باشد.

پرازانرژی برای کارکردن هستم

وقتی از سه سال کارنکردنم صحبت می‌کنم، غصه نمی‌خورم؛ چراکه براساس اعتقاداتم تصمیم گرفتم؛ درحالی‌که پر از انرژی کارکردن هستم. چند وقت پیش با خودم فکر می‌کردم خوش به حال کسی که من را از این حال بیرون بیاورد. من را از خودم بیرون بکشد و کار کنیم. باید با یک کار درست و دغدغه‌مند دوباره به سینما برگردم. قطعا در این صورت انرژی زیادی برای کارکردن خواهم داشت. اصلا اهل ناله‌کردن نیستم. انزوا و افسردگی را هم نمی‌فهمم. اگر کسی را ببینم که این شرایط را دارد، قطعا نزدیکش می‌شوم و کمکش خواهم کرد. منکر نمی‌شوم که سختی و مشکلات هست؛ ولی باید به هم نزدیک شویم و حال همدیگر را خوب کنیم و مراقب هم باشیم.

وقتی ذهنم به پاک‌سازی نیاز دارد، تئاتر کار می‌کنم.

در تمام این سال‌ها هیچ وقت هم‌زمان سر دو پروژه نبودم. امکان ندارد بپذیرم صبح حسین باشم و بعدازظهر محمدعلی. بر حسب شرایط تصمیم گرفتم حضورم در سینما یا تلویزیون پررنگ باشد یا تئاتر. وقتی احساس می‌کنم ذهنم به پاک‌سازی نیاز دارد، تمرکزم را روی تئاتر می‌گذارم. آخرین کار تئاتر من «فنز» بوده. باورکردنی نبود که شب مردم در صف می‌خوابیدند تا برای فردا چهار بعدازظهر بلیت تهیه کنند. تئاتر همواره برایم قداست خودش را دارد. سال‌هاست که دیگر با تلویزیون کار نمی‌کنم و شکل دیگری از سریال به کمک شبکه نمایش خانگی ایجاد شد و در سریال «هم گناه» بازی کردم. زمانی که در تلویزیون کار می‌کردم، به دلیل گستردگی مخاطبانش از حضورم در این مدیوم لذت می‌بردم. هنوز هم معتقدم در دورافتاده‌ترین روستای کشور ما یک تلویزیون ۱۴ اینچ سیاه و سفید وجود دارد که مثلا وقتی کشاورزی از کار طاقت‌فرسا به خانه‌اش برمی‌گردد، با دیدن برنامه‌های تلویزیون سرگرم می‌شود. چنین فردی قطعا نیاز به دیدن برنامه‌های سرگرم‌کننده دارد تا خستگی از تنش بیرون برود.

کمک‌کردن به مردم اولویت زندگی‌ام شده است

الان تمام این متر و معیارهای من به هم خورده است. البته برای بسیاری چیزی تغییر نکرده است و کارشان را ادامه می‌دهند. در این مدتی که از بازیگری فاصله گرفتم، مثل قبل زندگی را ادامه می‌دهم. من سال‌هاست یاد گرفتم با فیش حقوقی‌ام زندگی کنم. ۱۰ سال دادگستری بودم و بعد به وزارت ارشاد مرکز هنرهای نمایشی انتقالی گرفتم. پس از ۲۰ سال با درجه یک هنری که معادل دکترا است، بازنشسته شدم. شاید الان پول بازنشستگی من هزینه بنزین ماشینم هم نشود؛ ولی بلدم با همین حقوق بازنشستگی زندگی کنم. همیشه فکر می‌کنم این فیش حقوقی دست چند میلیون‌نفر در این کشور هست. مگر من تافته جدابافته‌ام؟ این تفکر من را قدرتمند می‌کند. نیازی نیست مقابل دوربین بایستم و درآمد داشته باشم. الان به شکل دیگری از زندگی‌ام لذت می‌برم. ممنونم از رسول خادم که این فرصت را به من داد. وقتی از من برای همراهی در فعالیت‌های مؤسسه خیریه علی ابن ابیطالب (ع) دعوت کرد، با دل و جان پذیرفتم. کمک‌کردن به مردم اولویت زندگی‌ام شده است.

به عشق آدم‌هایی که چشم‌انتظار کمک هستند، زندگی می‌کنم

خدا رحمت کند، مرتضی احمدی طرفدار پرسپولیس بود. وقتی قرارداد می‌بست، شرط می‌کرد روزهایی که پرسپولیس بازی دارد، کار نمی‌کند. زندگی من هم این روزها به این شکل است. نمی‌توانم یک سفر را نباشم. سفرها و دیدن مردم و کمک‌کردن به آنها اولویت زندگی‌ام شده و در کنارش اگر پروژه مناسبی برای بازیگری پیشنهاد شود، حتما انجام می‌دهم و اگر نه که بی‌کار نیستم. سال‌هاست به عشق آدم‌هایی که چشم‌انتظار کمک هستند، زندگی می‌کنم. هرجا احساس کنیم کسی چیزی لازم دارد، همان‌جا خواهیم بود. سعی می‌کنیم ملزومات زندگی آدم‌ها را در حد توان مؤسسه فراهم کنیم. همیشه گفتم در رکاب رسول خادم هستم. من از این فرصت‌ها سوءاستفاده می‌کنم. سوءاستفاده من استفاده‌رساندن به دیگری است.

از دنیای مجازی متنفرم

هیچ وقت دوست نداشتم از فضای مجازی و صفحه شخصی‌ام برای فعالیت‌های اقتصادی استفاده کنم. من خیلی با این فضا آشنا نیستم؛ اما وقتی در اینستاگرام تیک آبی گرفتم، تبریک زیادی داشتم و خیلی در جریان اینکه تیک آبی چه کارکردی دارد، نبودم. حتی نمی‌دانستم برای داشتن آن تقاضا می‌دهند! باور کنید اگر اطلاع‌رسانی درباره مؤسسه خیریه علی ابن ابیطالب (ع) نباشد، نیازی به داشتن این صفحه هم احساس نمی‌کنم. من از دنیای مجازی متنفرم. در این فضا به هم رحم نمی‌کنیم. حرف از دموکراسی می‌زنیم؛ اما دموکراسی هیچ نقشی در زندگی ما ندارد. یا با ما هستی یا بی ما. این چه تفکری است؟! من به مدیران و مسئولان این کشور دسترسی ندارم. وقتی می‌بینم نیاز است مشکل یا کاستی انعکاس پیدا کند و به گوش آن آدم‌ها برسد، قطعا از فضای مجازی استفاده می‌کنم. من هم مثل همه در این کشور حق حیات دارم. معتقدم همه باید در یک رفاه نسبی زندگی کنند.

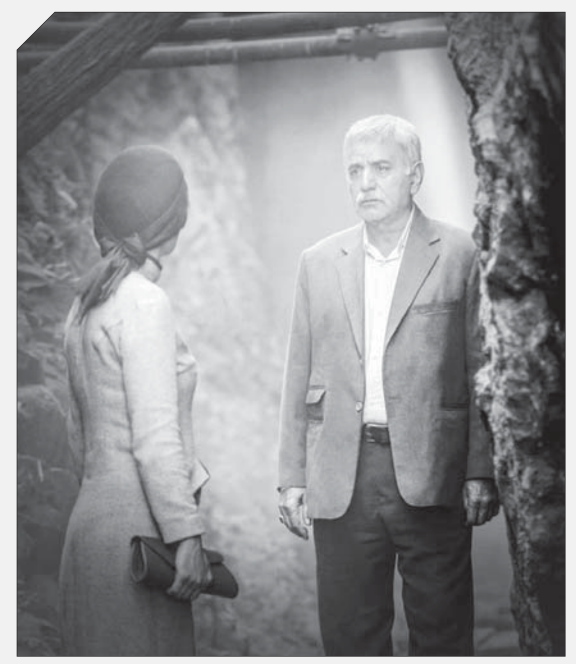

فعالیت‌های اجتماعی

معمولا بازیگران تخیلی قوی دارند. بارها تخیل کردم و به تعداد افرادی که در کره زمین زندگی می‌کنند، فکر کردم. ای کاش می‌شد همه سردمداران کره زمین را جمع کرد و فقط این سؤال را از آنها پرسید که چرا ثروت ما بین همه به‌درستی تقسیم نمی‌شود؟ تمام کشورهای دنیا پر از ثروت و دارایی هستند و این ثروت به‌درستی تقسیم نمی‌شود. من بارها به دلیل کارهایی که انجام می‌دهم یا موضوعاتی که مطرح می‌کنم، بازخواست شده‌ام. بارها از من پرسیده شده چرا درباره بی‌شناسنامه‌ها صحبت می‌کنم؟ از نظر من شناسنامه‌نداشتن، یعنی بی‌هویت‌بودن. سال‌ها است سعی می‌کنیم خانواده‌ها را به فرزندآوری تشویق کنیم. قصد داریم به آمار جمعیت کشورمان اضافه شود؛ اما الان یک عده جزء آمار نیستند. باید داشته‌های‌مان را اضافه کنیم و آنها را هم در آمار جمعیت کشورمان بگذاریم. در این مدت با افرادی هم‌صحبت شدم که سن‌وسال بالایی دارند؛ اما شناسنامه ندارند! در واقع به زبان ساده‌تر هویت ندارند. به تناسب با مشکلات دیگری هم روبه‌رو هستند. در ایام ماه مبارک رمضان زاهدان بودم. متوجه شدم نانوایی‌ها روزانه پنج عدد نان دست مشتری می‌دهند. از طرفی برای خرید نان باید از عابربانک استفاده کرد. فردی که شناسنامه ندارد، چطور نان بخرد؟ طبیعی است که نمی‌تواند نان بخرد و از نان خشک نانوایی می‌خورد. نان خشک‌هایی که وقتی نان را می‌تکانند، در کیسه‌ای جمع می‌شود. برایم جالب بود با این شرایط در آن منطقه چطور روزه می‌گیرند؟ جوابی که دریافت کردم، حیرت‌انگیز بود. سحری نان با چای می‌خورند. حتی شکر برای شیرین‌کردن چای وجود ندارد. برای افطار اگر خرمایی پیدا شود، در کنار نان و چای همیشگی می‌خورند. حتی بچه‌ها هم همین تغذیه را دارند! تمام خوشحالی من این است که پنج سال از طرف مؤسسه «خادمین حضرت علی ابن ابیطالب (ع)» به مردم خدمت می‌کنم.

من هم نقدهایی دارم

به کسانی که نسبت به فعالیت‌های اجتماعی من تجزیه و تحلیل درستی ندارند، حق می‌دهم. گاهی من را وابسته به نظام خطاب می‌کنند. پرسش من از همکارانم این است؛ مگر غیر از این است که درحال‌حاضر مجوزهای‌مان را از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌گیریم؟ اگر دروغ است، چرا کار می‌کنید؟ مقصودم این نیست که من هیچ نقدی به مشکلات اجتماعی ندارم؛ ولی در کشوری با قواعد مشخص زندگی می‌کنیم. در این مدت صفت و لقب زیادی به من دادند. اگر به حرفی واکنش نشان بدهم، یک چیزی می‌گویند. اگر واکنشی نشان ندهم، می‌گویند حتما ریگی به کفشش دارد. چرا دستگیرش نمی‌کنند؟ اصلا چرا پرویز پرستویی وی‌پی‌ان دارد؟

به چند چیز در زندگی آلرژی دارم

حرف‌هایی که پشت سرم می‌زنند، اهمیتی ندارد. مهم این است مسیری را که برای کمک به هم‌وطنانم انتخاب کردم، درست طی کنم و این فعالیت‌هایم تمامی ندارد تا وقتی که خودم تمام شوم. هیچ وقت نمی‌توانم آدم گرسنه را تحمل کنم. باید حتما کاری انجام دهم. شاید این حرف کهنه شده باشد؛ اما باز تکرار می‌کنم. من به چند چیز در زندگی آلرژی دارم.

نمی‌توانم اسباب‌کشی آدم‌ها را ببینم. شاید این اسباب‌کشی رفتن از یک پنت‌هاوس به پنت‌هاوس دیگری باشد. اما بازهم دیدن اسباب‌کشی برایم عذاب‌آور است. اسباب‌کشی همیشه خاطره تلخی برای من داشته. وانتی را دیدم که دختر جوانی میان اسباب پشت وانت قایم شده و با خانواده مشغول جابه‌جایی بودند، باور می‌کنید که بعد از دیدن این صحنه تصادف کردم. دیدن راکب موتورسواری که خانواده را سوار می‌کند و به زحمت در یک موتور جا می‌شوند من را آزار می‌دهد. آدم ضعیف‌النفسی نیستم، اما نمی‌خواهم این چیزها را ببینم. چرا تعادلی وجود ندارد؟ چرا رفاه نسبی برای همه وجود ندارد؟ طرح ترافیک سال‌هاست که وجود دارد. شاید کسی ماشین مدل بالایی سوار می‌شود و قصد دارد ماشینش را جایی پارک کند و مسیرش را با اتوبوس طی کند. من از دیدن صف اتوبوس حالم بد می‌شود. اتوبوس‌سواری چیز بدی نیست، در تمام دنیا مردم از این وسیله حمل‌ونقل عمومی استفاده می‌کنند، اما باور کنید در کشور ما این وسیله استاندارد و درست نیست، نه بهداشتی در آن رعایت می‌شود نه مقررات اولیه. نسبت به این چیزها همیشه دغدغه داشته‌ام. با خودم فکر می‌کنم چرا رفاه، حال خوب و امنیت برای همه وجود ندارد.

موضوع بی‌شناسنامه‌ها برایم حیاتی است

هرگز آدم عقده‌مندی نیستم. اگر بگویند از میدان فاطمی تا بلوار کشاورز برای یک نفر است، معمولا با فحش از او استقبال می‌کنیم. ولی قطعا من خدا را شکر می‌کنم. اما یک چیز در ذهنم هست. امیدوارم از راه درست پولش را فراهم کرده باشد و کاری کند تا جیب آدم‌های دیگر هم صدا کند. این تفکر را سوق دهید به کشوری که در آن زندگی می‌کنیم. سال‌هاست تکرار می‌کنم باید مشکلات افراد بی‌شناسنامه در کشور ما حل شود. به این آدم‌ها شناسنامه بدهیم تا نانشان را فراهم کند. این‌قدر روی این موضوع بی‌شناسنامه‌ها تأکید می‌کنم که یا آنها شناسنامه بگیرند یا شناسنامه من را باطل کنند.

در تمام سال‌ها به استان‌های زیادی سر زدیم. موضوع بی‌شناسنامه‌ها فقط مربوط به سیستان و بلوچستان نیست. در خراسان رضوی نیز چنین افرادی وجود دارند و همین‌طور سایر استان‌ها. اتفاقا چون این افراد شناسنامه ندارند، گاهی در شهر آنها را به اشتباه به عنوان افغان یا پاکستانی می‌گیرند و بعد از مرز ردشان می‌کنند. بعد این افراد باید سه میلیون تومان بپردازند تا باز به خانه‌شان برگردند. خانواده‌هایی هستند که پنج، شش بچه دارند، اما نسبت خواهران و برادران در این خانه با یکدیگر مشخص نیست. در واقع هیچ هویتی وجود ندارد.

بیشترین تمرکزم روی فعالیت‌های اجتماعی‌ام است

مدت‌هاست فعالیت‌های اجتماعی بیشتری انجام می‌دهم. در این پنج سال اخیر از طریق مؤسسه ۱۸ مدرسه ساخته شده است. نزدیک به ۴۰، ۵۰ تا خانه در کنار کپرها ساختیم. حتی کپرها را از بین نبردیم. خواستیم همچنان کپرها حفظ شود تا از آن به عنوان انباری یا هر چیزی که دلخواهشان بود استفاده کنند. حدود شش، هفت خانه بهداشت و تعداد زیادی سرویس بهداشتی ساخته شده و توزیع ارزاق و بسته معیشتی که از برنامه‌های همیشگی مؤسسه است.

در گذشته ماشینی در روستا وجود داشت. وسیله‌ای که از روستاهای زیادی رد می‌شد. در اتوبوس گوسفند، مرغ و خروس هم بود و هم‌زمان مسافر هم سوار می‌شد و در رفت و آمد به شهر و روستا بود. وقتی صبح به شهر می‌رفتند، باید برای برگشت ثبت‌نام می‌کردند تا غروب باز با همان وسیله برگردند. وسیله دیگری هم وجود نداشت. وقتی در مناطق محروم رفت و آمد می‌کنیم حکایت همان اتوبوس است. به استان‌های زیادی سفر می‌کنیم. سیستان و بلوچستان، گلستان، خراسان رضوی، مازندران، گیلان، آذربایجان، کردستان، زنجان، قزوین و... ۲۵ روز یک بار باید به این استان‌ها سر بزنیم.

گاهی از برخی می‌شنیدم که می‌گفتند چه شهامتی دارید در شرایط کرونا به این مناطق سر می‌زنید. اتفاقا مناطقی که ما سر می‌زنیم کرونا آنجا را بلد نیست. کرونا معمولا در معاشرت و آمد و رفت آدم‌ها منتقل می‌شود. این آدم‌ها که ارتباط زیادی ندارند. مردم رسول خادم را به نام و فامیل خوب می‌شناسند. پرویز پرستویی را هم می‌شناسند. ولی یکی از بزرگ‌ترین خوشحالی‌های ما این است که مردم این مناطق نمی‌دانند کار ما چیست. نمی‌دانند رسول خادم قهرمان المپیک و رئیس فدراسیون بوده و مدال‌های خوش‌رنگ آورده. یا پرویز پرستویی بالای نیم‌قرن است بازیگری می‌کند. چون به رادیو و تلویزیون دسترسی ندارند. چطور باید با کارهای من آشنا باشند. با این حال ما تنها کسانی هستیم که پا به خانه‌های آنها می‌گذاریم.

افرادی که با آداب و رسوم این خطه‌ها آشنا هستند می‌دانند که آنها هر کسی را به خانه و خانواده‌شان راه نمی‌دهند. اما خدا را شکر آنها به ما اعتماد کامل دارند. ما در این مناطق سعی کردیم کارهای ویژه‌ای انجام دهیم. برای کسانی که شناسنامه ندارند اشتغال‌زایی کردیم. توانایی و حرفه‌ای را که بلد هستند، شناسایی کردیم. مثلا متوجه شدیم در سیستان و بلوچستان تعداد زیادی به سوزن‌دوزی مسلط هستند. لوازم اولیه سوزن‌دوزی را برای آنها فراهم کردیم. از همین راه ماهانه بین دو و نیم تا سه میلیون تومان درآمد دارند. در همین شهر تهران خیلی‌ها همین مبلغ درآمد را هم ندارند. در خراسان رضوی چندین دار قالی داریم و مردم از آنها درآمدزایی دارند. این را هم اضافه کنم که بسیاری از آنها تحت تأثیر شرایط نامطلوب انگیزه‌شان را برای کارکردن از دست داده‌اند. برای اینکه آنها را برای کارکردن ترغیب کنیم طرح تشویقی گذاشتیم. مثل اینکه اگر قالی بافته شود دو تا دستمزد پرداخت می‌شود. یک قالی به اضافه یک میش و بره به آنها کادو می‌دهیم. قطعا این هدایا از جیب ما نیست. دست یکایک مردمی که ما را دست پر سمت این مناطق می‌فرستند، می‌بوسم. مردمی که به ما اعتماد می‌کنند و ما را با دل قرص راهی می‌کنند.

اشتغال‌زایی و نزدیک‌کردن فرهنگ‌ها

کار دیگری که در این سال‌ها انجام دادیم این است که طرح و برش پارچه در استان گلستان انجام می‌شود و سوزن‌دوزی در سیستان و بلوچستان اتفاق می‌افتد. بعد از مدت‌ها مراوده بین دو استان مختلف قرار است به زودی آنها را با هم روبه‌رو کنیم. فردی که شاید تا به امروز جنگل و دریا ندیده قرار است به شمال ایران سفر کند. کسانی که در شمال ایران زندگی می‌کنند با گرمای ۵۵ درجه سیستان و بلوچستان روبه‌رو شوند. آنها تا به امروز غیرمستقیم و به واسطه کار با هم ارتباط داشتند حالا قرار است بیشتر با هم آشنا شوند.

سه خانه به اسم «شبه خانواده مهر و ماه» در استان گلستان، بندر گز داریم. در آن خانه‌ها بچه‌های ۳، ۶، ۹ و ۹ تا ۱۲ ساله نگهداری می‌شوند. بچه‌های بدسرپرست و بی‌سرپرستی که تحت پوشش مؤسسه هستند. در آنجا هر هشت ساعت دو مددکار اجتماعی به بچه‌ها رسیدگی می‌کنند. افرادی که روان‌شناسی خوانده‌اند و با بچه‌ها زندگی می‌کنند. شیفت آنها هشت‌ساعته است و سه شیفت کار می‌کنند. زبان انگلیسی به بچه‌ها آموزش داده می‌شود. سفر می‌روند، درس می‌خوانند و غذای خوب می‌خورند. در آنجا من عمو بزرگه هستم و رسول خادم عمو کوچیکه. هرجا به اقتضای شرایط نابسامانی که وجود دارد سعی می‌کنیم کاری انجام دهیم.

هنوز هم مردم در خوی چادر را ترجیح می‌دهند

مدتی قبل زلزله خوی را لرزاند. عده زیادی از هنرمندان هم به دلیل اینکه مبادا مؤاخذه شوند به خوی نرفتند. ما سعی کردیم در این شرایط هم کنار هم‌میهنانمان باشیم. ما اصلا شماره حساب شخصی نداریم و همه‌چیز زیر نظر مؤسسه اتفاق می‌افتد. دو روستا را انتخاب کردیم و با یک کارشناس و مهندس به خانه‌هایی که ویران شده سر زدیم. ما کاری به دولت نداریم. دولت قرار است ۱۰ میلیون تومان وام به زلزله‌زده‌ها بدهد. ما سعی کردیم مسیر دیگری برویم و خانه‌هایی را که آسیب دیده، به لحاظ برآورد میزان خسارت کارشناسی کنیم. به میزان تخریب ساختمان‌ها ۶۰، ۳۵، ۲۵ و ۱۵ میلیون تومان بودجه تعریف کردیم.

شماره شبای صاحبان خانه‌ها را گرفتیم و مبلغ را به حسابشان واریز کردیم. اگر تمایل داشت خانه‌اش را مرمت می‌کند و اگر نه که می‌تواند پول را هر طور که صلاح دانست خرج کند. هنوز هم بعد از ماه‌ها خانواده‌های زیادی در چادر زندگی می‌کنند، چراکه همچنان از زلزله واهمه دارند و می‌گویند امنیت جانی نداریم.

خدا را شکر که زلزله تمام شده و پولی که برای مرمت ساختمان‌هایشان تخمین زده شد به حسابشان واریز شده. اما ما آنها را به حال خودشان رها نکردیم. هر ۲۵ روز یک بار بسته معیشتی به آنها می‌رسانیم. مؤسسه متعلق به رسول خادم است و حساب و کتاب خودش را دارد. اگر جایی هم لازم بوده از خودمان خرج کردیم و به نام مؤسسه این کار را انجام می‌دهیم.

اتفاقات اخیر کشور تأثیر زیادی روی همه ما گذاشت

اتفاقات چند ماه اخیر و اعتراضات نگاهمان را به بسیاری از موارد تغییر داد. شاید باید به این سؤال دقیق‌تر جواب بدهیم که دلیل این اعتراضات چه بود؟ گاهی تنها بهانه‌ای لازم است که مردم مشکلاتشان را فریاد بزنند. جوانی که دانشجو است و در خیابان فریاد می‌زند شاید با مشکلات مالی فراوانی روبه‌رو است. طبیعی است که یک جوان از داشتن یک ماشین لذت می‌برد و نمی‌تواند به خواسته‌اش برسد. دوست ندارد سر سال اسباب‌کشی کند. باید پول کافی برای اجاره یک آپارتمان داشته باشد و با خیال آسوده‌تری زندگی کند.

چرا یک معلم باید از پدر شاگردش کتک بخورد؟ چرا باید مأمور نیروی انتظامی در خیابان کتک بخورد؟ فکر نکنید اگر یک بسیجی کشته می‌شود خوشحال می‌شوم. این بسیجی، بچه همان رزمنده است که هشت سال در جنگ بوده. بچه همان رزمنده‌ای است که هنوز ترکش در بدنش است. خوشحال نمی‌شوم سپاهی و بسیجی در خیابان کشته می‌شود. خوشحال هم نمی‌شوم بچه، نوجوان، مرد و زن چشمشان را از دست می‌دهند. چرا باید نابینا شوند؟ چون شعار داده‌اند؟ شعارشان را تحلیل کنیم ببینیم چه می‌خواهند؟ فکر کنم ریشه اکثر جنگ‌های دنیا مادی و اقتصادی است. هر فردی باید برای زندگی رفاه و آرامش داشته باشد.

می‌توان به موضوعات فرهنگی اقتصادی‌تر نگاه کرد

گاهی فکر می‌کنم نیاز نیست کار ویژه‌ای برای بهبود رفاه مردم انجام بدهیم. کافی است کمی اقتصادی‌تر به همه‌چیز نگاه کنیم. ما جشنواره بین‌المللی فیلم فجر داریم. جشنواره‌ای که از سال ۶۱ شروع شد. در سال ۶۱ غیررقابتی برگزار شد و از سال ۶۲ به بعد رقابتی شد. گاهی عنوان بین‌المللی داشت و گاهی نداشت. سال اول برگزاری حضور ۲۲ فیلم به مناسبت دهه فجر پایه‌گذاری شد و به مرور همین میزان هم طی سال‌ها تغییر کرد. نگاه من به جشنواره فیلم فجر، عید سینمای ایران است. دقیقا مثل سال نو که تمام دوستان و آشنایان را که در طول سال ندیدیم ملاقات می‌کنیم. طبیعی است که ما در طول سال همدیگر را نمی‌بینیم و ۱۰ روز فرصت داریم از فیلم‌های همدیگر لذت ببریم. مثل شب سال نو دید و بازدید می‌کنیم و اشکالی هم ندارد. نکته اینجاست که مثل جشنواره فیلم فجر چند جشنواره دیگر در طول سال برگزار می‌شود؟ تعداد زیادی جشنواره موضوعی که دلیلی برای بودنشان نیست و جالب اینجاست که تمامی فیلم‌های حاضر در جشنواره فیلم فجر در سایر جشنواره‌ها نمایش داده می‌شود. چرا پول را این‌طور هدر می‌دهیم؟ حقیقتا اگر کار جدیدی صورت می‌گرفت ایرادی نداشت. همین هزینه‌کردهاست که اگر مدیریت شود می‌تواند شرایط اقتصادی را تا حدودی بهبود ببخشد. هزینه‌های بی‌خودی از این دست در کشور کم نداریم.